

لائسیته و سکولاریزاسیون شرایط برآمدن لائسیته در ایران

انقلاب ۱۳۵۷ با برچیدن نظام سلطنت به استقرار سلطه ی دین در ایران می انجامد. روحانیت و دولت دینی بر تمام وجوه اجتماعی و سیاسی جامعه ی ایران اقتداری تام برقرار می کنند. قانون اساسی اسلامی بالاترین تجلی سلطه ی دین رسمی و مذهب شیعه در رژیم می شود که جمهوری اسلامی نام می گیرد. سیستمی به وجود می آید که در آن دین بر سه قوای اجرایی، مقننه و قضایی به طور کامل سیادت می کند. آن چه که می توان تتوکراسی ایرانی نامید امروزه به یکی از موانع اصلی در راه نیل به آزادی، دموکراسی و رهاپیش (۱) در جامعه ی ما تبدیل شده است.

در این بحث، پرسش خروج از سلطه دین را مورد تأمل قرار می دهیم. ابتدا، در خطوط اساسی، دو مفهوم پایه ای یعنی لائسیته و سکولاریزاسیون را تمیز می دهیم. در پی آن، به بازگویی اجمالی عوامل اصلی و جهان روایی (۲) می پردازیم که زمینه های فروپاشی سلطه ی سیاسی و اجتماعی دین را فراهم می سازند. سپس، قدرت دین سالاری در تاریخ ایران و عوامل مقابله با آن را بررسی می کنیم. در پایان، شرایط برآمدن لائسیته یا جدایی دولت و دین در جامعه ی امروز ایران را مورد توجه قرار می دهیم.

۱- دو مفهوم پایه ای

در تبیین خروج از تتوکراسی، دو مفهوم (concept) پایه ای در فلسفه و اندیشه سیاسی - اجتماعی بیش نداریم. همواره و ناگزیر باید به این دو، با وجود ابهامات ناشی از ریشه های غربی - مسیحی شان، رجوع کنیم. به یاری آن ها باندیشیم، بفلسفیم و مبارزه کنیم. در غرب، از سده ی شانزدهم تا آغاز بیستم، خروج از دین طی فرایندی که سکولاریزاسیون و لائسیته نامند، با ویژگی ها، اشتراک ها و تمایزهایی، انجام می پذیرد. (۳)

لائسیته چون پدیداری سیاسی - حقوقی، ناظر بر مناسبات دولت و بخش عمومی با دین، در معنا و مفهومی مشخص و واحد، در فرایند مبارزه با کلیسای سالاری (کلریکالیسم) در اروپای کاتولیک و به ویژه در فرانسه با انقلاب ۱۷۸۹ و پس از کمون پاریس در ۱۸۷۱ تا تصویب *قانون جدایی دولت از کلیساها* در ۱۹۰۵ شکل می گیرد. لائسیته از سه رکن اساسی و تفکیک ناپذیر زیر تشکیل می شود.

۱- جدایی دولت (۴) و دین. یعنی استقلال و خودمختاری دولت و بخش عمومی نسبت به ادیان و مذاهب و نهادهای آن ها. فقدان دین رسمی در کشور و در قانون اساسی. عدم دخالت دولت و نهاد دین در امور یکدیگر.

۲- آزادی عقیده و وجدان. از جمله آزادی به جا آوردن دین به صورت فردی یا جمعی. هر کس، قطع نظر از باورهای مذهبی یا غیر مذهبی، در ابراز عقیده آزاد است. دین امری خصوصی است.

۳- عدم تبعیض دینی. هر کس، قطع نظر از اعتقادات مذهبی یا غیر مذهبی، از حقوق برابر برخوردار است.

افزون بر سه اصل فوق، لائسیته ویژگی ای دارد که جا دارد در این بحث روی آن تأکید کنیم (۵). لائسیته ریشه در آنی دارد که رواداری Tolérance نامند اما در عین حال بیش از رواداری است. رواداری، آن گونه که جان لاک (۶) و به ویژه، با تکمیل او، پی یر بایل (۷) تبیین کردند از سه اصل استقلال عقیده، رأی و قضاوت؛ پیشاپندی تعلق مذهبی و جدایی حوزه ی عمومی از حوزه ی خصوصی تشکیل می شود. بنا بر این ها، هیچ کس ملزم به پذیرش مذهبی نیست. هیچ مذهبی بر دیگری برتری ندارد و هر کس می تواند دارای اعتقادات مذهبی باشد و یا نباشد. این اصول اما هیچ گاه موجب امتناع مطلق دینی از سوی دولت و بخش عمومی نمی گردد. به بیانی دیگر، رواداری مانع از آن نمی شود که قدرت عمومی (دولت و بخش عمومی) مذهبی را به رسمیت شناسد، دیسکوری در زمینه ی مذهب ارایه دهد، رجوع به ریشه های دینی ملت و کشور نماید و لابی یا گمونه مذهبی ای را مخاطب Partenaire مشروع خود بداند.

لائسیته اما، با افزودن دو اصل دیگر بر سه اصل فوق، از رواداری کلاسیک متمایز می شود، کمبودهای نامبرده اش را رفع و فراتر می رود. یکی، امتناع مطلق دولت و بخش عمومی در زمینه ی ایمانی و بی ایمانی است که به حذف چیزی به نام «دین رسمی» یا «مذهب رسمی» حتا در شکل دین یا مذهب مدنی religion civile می انجامد. دیگری،

حذف لابی ها و گمونه های دینی و غیر دینی از قانون گذاری است که در لائیسیتته تنها در اختیار افراد شهروندی منتخب است و بس. بنا بر این اصل دوم، هیچ لابی یا گمونه ای، چه دینی و چه غیر دینی، نمی تواند قانون گذارد و یا به عنوان مخاطب Partenaire دولت برای وضع قانون به رسمیت شناخته شود. ویژگی اصلی دولت لائیک در این است که آزادی فرد بی دین و ایمان و برابر حقوقی او با دیگری را a priori (پیش-اندر) تامین و تضمین می کند. حتی اگر تنها یک فرد بی دین در جامعه وجود داشته باشد. حتی اگر همه ی ساکنان کشور یک مذهب واحد داشته باشند و هیچ بی دینی وجود نداشته باشد.

سکولاریزاسیون اما، چون پدیداری اجتماعی- فرهنگی در پیوند با پویندگی جامعه در کلیت آن، به ویژه در غرب پروتستان، معنایی چندگانه داشته است. سه معنای اصلی آن را یاد آوری می کنیم.

- معنای اول، افول سیادت دین در جامعه است. پایان یافتن نقش سیاسی و اجتماعی دین در سازماندهی و هدایت جامعه. خودمختاری و تمایزبایی حوزه های مختلف اجتماعی نسبت به ادیان مختلف. تبدیل مذهب به امری خصوصی. سکولاریزاسیون، در این معنا، مشابه لائیسیتته است. از این رو لائیسیزاسیون نیز خوانده می شود. با این همه، در همین معنا نیز، سکولاریزاسیون به مفهوم کامل «جدایی دولت و دین» که در لائیسیتته وجود دارد و در بالا اشاره کردیم نیست (۸).

- معنای دوم، سکولاریزاسیون مسیحیت، گیتی گرایی Verweltlichung (هگل) یا دنیوی شدن دین است. امروزی شدن دین و به طور مشخص مسیحیتی است که خود را با الزامات و شرایط زمانه و جهان هماهنگ و هم ساز می کند. به بیانی دیگر، مسیحیتی که خود را به رنگ روز در می آورد (هایدگر (۹)). آن چه که پایه ی بحث مخالفان کاربرد سکولاریزاسیون در ایران را تشکیل می دهد، همین تعریف دینی- مسیحی از آن است. اینان با تکیه بر آن مدعی می شوند که اسلام نیازی به سکولاریزاسیون ندارد چون بر خلاف مسیحیت از همان ابتدا سکولار (دنیوی) بوده است: سکولاریزاسیون اسلام در درون او ست (۱۰). در این تبیین دوم، سکولاریزاسیون مسیحیت مد نظر است. از این رو نیز پاره ای از متفکران معاصر غربی چون دریدا (۱۱) از به کاربرد این واژه به دلیل همین «پاراضافی مسیحی» آن، که در ترمینولوژی لائیک نیز وجود دارد اما نه به همان شدت، خودداری می کنند.

- اما معنای سوم نیز جود دارد که «فضیه ی سکولاریزاسیون» نامند. سکولاریزاسیون در این جا به معنای انتقال یا تبدیل نمودارها، مضمون ها و بازنمایی ها از حوزه ی دینی به حوزه ی دنیوی است. در این جا، تز معروف کارل اشمیت به میان می آید که می گوید «همه ی مفاهیم پرمغز نظریه مدرن چیزی جز مفاهیم الهیات سکولار (یا سکولاریزه) نیستند» (۱۲) و این را به همه ی مفاهیم سیاسی نیز گسترش می دهد. بنا بر این نظریه، «مشروعیت» عصر جدید در «گسست» از سده های میانی دینی زیر سؤال می رود. پرسشی طرح می شود که آیا مدرنیته - و سکولاریزاسیون چون «چکیده ی فرایندهای تشکیل دهنده ی مدرنیته» - گسستی ریشه ای از گذشته ی دینی- مسیحی و آغازی نو است و یا در حقیقت ادامه ی همان مبانی مسیحیت است اما در شکلی غیرمتمتعالی و زمینی؟ بدین ترتیب، بسان گفته مارکس در مقدمه بر نقد فلسفه ی حق هگل که در عصر مدرن تقدس آسمانی و ازخودبیگانگی Alénation آسمانی به تقدس زمینی و ازخودبیگانگی زمینی در می آیند، دولت به جای کلیسا می نشیند و اقتصاد سیاسی به جای الهیات. و یا به گفته آگامبن در توضیح تز اشمیت، «سیاست مدرن بر روی سکولاریزاسیون فرجام شناسی مسیحی بنا می شود» (۱۳). پس در این صورت، می باید از سکولاریزاسیون «سکولاریزاسیون» Sécularisation de la sécularisation سخن راند. یعنی تقدس زدایی از آن چه که در عصر مدرن به جای دین آسمانی و کلیسای آن با همان درجه از اقتدار و سلطه می نشینند، اما این بار در شکلی زمینی، دنیوی یعنی سکولار.

۲- عوامل اصلی خروج از تنوکراسی

در آن جا که خروج از سلطه ی دینی به وقوع می پیوندد، پنج عامل اصلی شرایط تحقق آن را فراهم می سازند. شرایطی که با وجود ویژگی های هر جامعه ای خصلتی عمومی دارند. هر یک را در زیر به اجمال از نظر می گذرانیم.

عامل اولی، استقلال دانش نسبت به دین یعنی خود مختاری تفکر علمی و روش علمی نسبت به الهیات است. این را سکولاریزاسیون دانش نیز می نامند. بیکن، دکارت، پاسکال، اسپینوزا، لاک، نیوتن، کانت و بسیاری دیگر... نمایندگان نظری این تحول اساسی در غرب بوده اند. در سده ی شانزده و هفده میلادی است که به گفته ی هانس بلومبرگ (۱۴)، باز تعریفی از پایگاه دانش صورت می گیرد و سه «حق» به رسمیت شناخته و تثبیت می شوند. حق آزاد کنجکاو نظری، حق آزاد اندیشه در شک کردن و به پرسش بردن عقاید پذیرفته شده و حق آزاد آزمودن، حتی آن جا که برضد احکام قدسی باشد.

عامل دومی، استقلال قدرت سیاسی نسبت به دین است که در غرب محصول انقلاب های سیاسی سده ی هفده

و هجده اروپا ست. فرایندی که به تثبیت نهاد دولت به جای نهاد دین می انجامد. مجموعه تحولاتی که به اشکال مختلف، شرایط خودمختاری سیاست نسبت به نهاد دین را فراهم می سازند. اما ویژگی استقلال قدرت سیاسی در اروپا بطور مشخص از شرایطی ناشی می شود که کلیساها نه تنها نقش سازمان دهنده و متحد کننده خود را از دست می دهند بلکه خود به عاملان چند پارگی، نامنی، بی ثباتی و جنگ تبدیل می شوند. پس حاکمیت دولت به جای حاکمیت کلیساهای متخاصم می نشیند. دولت چون نهادی بی طرف به جنگ های دینی خاتمه می دهد و صلح دینی را برقرار می کند. سیاست، بدین سان، از معیارها و هنجارهای فراسوی حوزه ی عمل خود (چون معیارها و هنجارهای دینی) آزاد می شود. این استقلال قدرت سیاسی نسبت به ادیان و نهادهای دینی، در عین حال با یک پدیدار مهم دیگر هم زاد می شود: امتناع نهاد دین و روحانیون (کلیساوندان در غرب) از دخالت در امور سیاست و دولت از یک سو و استقرار سلطه ی دولت غیر دینی چون نهادی جدا از و حاکم بر مردم - «دولتی کاملن مستقل اما در عین حال کاملن جدا» به قول کاسیرر - از سوی دیگر.

سومین عامل، پیکار برای آزادی عقیده و وجدان و رواداری است. این مبارزه ی روشنگران، در مقابله با فشارها و سرکوب های عقیدتی به نام دین، شرایطی مساعد برای جدایی دین و دولت به وجود می آورد. در این فرایند، دین، چون امری وجدانی، از دولت داری و سازماندهی اجتماعی- سیاسی کنار زده می شود و دولت چون نهادی که به امر عمومی *Res publica* می پردازد، در مسایل مربوط به وجدان، از جمله ایمان و دین، دخالت نمی کند.

عامل چهارم، پلورالیسم مذهبی و پذیرش ایمان چون امری خصوصی است. در سده ی شانزدهم در اروپا، رفرمی در دین، از جمله با شکل گیری پروتستانتیسم و لوتریسم، رخ می دهد. ایمان تبدیل به رابطه ای ذهنی و شخصی میان فرد و خدا می شود. رابطه ای بدون میانجی گری روحانیت و دستگاه آن. اُتوریتته کتاب آسمانی در آن جا که به کانون وحی مربوط نمی شود زیر پرسش می رود (۱۵). از سوی دیگر، فردیت یافتن ایمان، ناگزیر، با تجزیه و جندگرایی دینی، فزونی می یابد. بدین سان، مذهب خصلت «فراگیرنده» و «انبوهی» خود را در هدایت کلیت جامعه از دست می دهد. از همه مهمتر، پس از یک دوران دراز تفتیش عقاید و اختناق دینی، سرانجام شرایطی در غرب پیش می آید که وجود اختلافات و انشاقات مذهبی یعنی پلورالیسم دینی به رسمیت شناخته می شوند. هم چنین نیز، تغییر دین، مذهب و کیش. از این پس، ترک دین و یا اقرار به آته ایسم و لاداری گرای *Agnosticisme* نه تنها جرم به شمار نمی روند بلکه به اموری پذیرفته شده در می آیند.

پنجمین و آخرین عامل که بلکه مهم تر از عوامل دیگر در امر کناره گیری دین و دستگاه آن از مدیریت و سازماندهی سیاسی و اجتماعی باشد، جدایش پذیری کارکردی (۱۶) و خودمختاری حوزه های فعالیت اجتماعی است. این دینامیسم اجتماعی را ماکس وبر با مفهوم «خود-قانونی» *Eigengesetzlichkeit* توضیح می دهد. یعنی فرایند خودمختار شدن زمینه های فعالیت اجتماعی. در هر یک از آن ها، گروه ها و افراد خواهان حق استقلال و اتکا به نیروی خود در حوزه ی حرفه ای ویژه خود می شوند. بدین معنا که مایلند تنها از هنجارهای «درونی» خود، از ویژگی ها، ارزش ها و «منطق ذاتی» حوزه ی فعالیت خود - در هنر، اقتصاد، حقوق، سیاست و غیره - پیروی کنند. افراد و گروه های اجتماعی، در عین حال، هر گونه هنجار برونی ای که بخواهد از خارج، از حوزه ی دیگر ارزشی، محدودیت و ممنوعیت برای آن ها ایجاد کند و یا آن ها را زیر قیمومیت خود قرار دهد رد می کنند.

عواملی که نام بردیم، با این که ابتدا در غرب عمل کرده اند، اما در اساس، صرف نظر از ویژگی های اجتماعی، سیاسی و دینی هر جامعه و کشوری، جهان روا می باشند و زمینه های خروج از سیادت دین را فراهم می سازند

اکنون، پرسش اساسی و بغرنجی که در برابر ما قرار دارد این است که در پرتو این عوامل، امکان پذیری خروج از سلطه ی دین در شرایط خاص ایران را چگونه ارزیابی می کنیم. این عوامل تا چه اندازه در جامعه ی ایران عمل کرده و می کنند. پاسخ به این پرسش ها از بررسی توانایی های دین سالاری در ایران از یک سو و مقابله اجتماعی با آن از سوی دیگر برون می آید.

۳- قدرت دین سالاری در تاریخ ایران

می دانیم که تاریخ این سرزمین، چه پیش و چه پس از اسلام، تاریخ پیوند فشرده ی قدرت و دین بوده است. اما این خود امری تاریخی بوده است، بدین معنا که مناسبات دین و دولت یا سیاست در ایران، همواره فراز و نشیب هایی داشته است. یکسان و موزون نبوده است. همین ناموزونی است که ما را به شرط بندی روی امکان پذیری خروج از سلطه ی دین در ایران تشویق می نماید. دعوت به مبارزه و تلاش در جهت تحقق آن می کند.

اسلام، بیش از دیگر ادیان ابراهیمی، شاید به اندازه ی دین یهود، دین سازمان دهنده و هدایت کننده ی سیاسی و اجتماعی است. مهدویت اسلامی، هم چون مسیحیباوری *messianisme* یهودی - برخلاق فرجام شناسی مسیحی که

جهان آسمانی را از جهان اجتماعی- سیاسی متمایز می کند - هدف خود را تحقق ایده آلی جهان روا در این جهان قرار می دهد و این را غایت‌مندی نهایی ایمان تلقی می کند. اسلام، از ابتدا، با پیامبرش، در رکاب حکومت و قدرت رواج و توسعه یافته است. در اسلام، از آغاز دعوت بنیان گذار آن در مکه و سپس با استقرار او در مدینه، دین و دولت، پیامبری و فرمانروایی، کلام خدا و قانون، دولت داری و دین داری، سیاست و شریعت... در هم آمیخته اند. به حکم آیه ی قرآنی که باورمندان کلام خدایی دانند، در اسلام، تکلیف مسلمانان چه در زندگی خصوصی و چه در فعالیت عمومی و اجتماعی، «اطاعت از خدا و رسول و «صاحبان امر» (اولی الامر) است. اطاعت از اینان و فرامین شان، در غیاب رسول، مطلق و مقدس است (۱۷).

با این همه، پیوند دین و قدرت سیاسی در درازای تاریخ ایران یکسان نبوده است. این پیوند، به ویژه در دو دوره ی صفوی (با رسمیت یافتن تشیع چون مذهب رسمی) تثبیت و تبدیل به آمیزشی نهادینه می شود. از آن پس، آمیزش دولت و دین، همواره بیش و کم با شدت، استمرار پیدا می کند. به ویژه در دوره ی قاجار، دین و روحانیت نقشی تعیین کننده در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بازی می کنند. در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه، اقتدار دین را هم در قدرت حاکمه و هم در مخالفان آن مشاهده می کنیم. نمود آشکار و بارز این اقتدار بر جنبش های سیاسی و اجتماعی ایران، نقش روحانیت در سر و رهبری آنهاست. هفتاد و سه سال قبل از جمهوری اسلامی، تبلور عالی نفوذ دین را در متمم قانون اساسی مشروطه ی متأثر از تجدد خواهی مشاهده می کنیم. در آن جا که اصل «عدم مخالفت با قواعد مقدسه ی اسلام»، در همه ی زمینه ها، از سه قوای اجرایی، مقننه و قضایی تا حقوق ملت (تحصیل و تعلیم، مطبوعات، تشکیل انجمن ها و اجتماعات...) اعلام می شود. (۱۸)

اما قانون اساسی مشروطه در ۵۰ سال سلطنت پهلوی اجرا نمی شود. در این دوره، مسأله ی مناسبات دولت، جامعه و دین، زیر سایه ی دیکتاتوری فردی و استبداد قرار می گیرند. در این دوره می توان از پس نشستن نسبی و موقتی دستگاه روحانیت در جامعه، به ویژه در مناسبات با دولت، صحبت کرد. روند مذکور البته از مدتی قبل با فرایند تجدد خواهی در ایران با امیر کبیر آغاز شده بود. اما آن چه که اصلاحات در جهت سکولاریزاسیون در دوران پهلوی ها نامند، اقداماتی هستند که از بالا انجام می پذیرند. در فقدان آزادی، دموکراسی و حقوق بشر. بدون شرکت و مشارکت مردم. یادآوری کنیم که لائیسیته یا سکولاریزاسیون در معنای دوم آن به گونه ای که در بالا تعریف و تبیین کردیم، فرایندی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که از دموکراسی و حقوق بشر تفکیک پذیر نیستند. تغییراتی است به ویژه و در درجه ی اول استوار بر فعالیت آزاد جامعه ی مدنی و جنبش های آزاد و مستقل سیاسی و اجتماعی. روندی است مبتنی بر جنبش های مشارکتی، انجمنی و سندیکایی. بر فعالیت آزاد سازمانی و حزبی. بر مشارکت آزاد و دموکراتیک گُنشگران اجتماعی. بر کثرت گرایی و بسیارگونگی. بر تمایز بابتی ساختاری نهادهای اجتماعی از نهاد دین و ارجاعات مذهبی. می دانیم که این ها همه بدون آزادی، دموکراسی و وجود جامعه ی مدنی و جنبش های اجتماعی آزاد و مستقل از دولت میسر نمی شوند. بدین معنا، در ایران، در رژیم پهلوی ها، فرایند لائیک به معنای حقیقی و کامل آن، یعنی در سه رکن جداناپذیرش، هیچ گاه انجام نمی پذیرد. در حقیقت، در این رژیم ما با تئوکراسی ای جنینی و خزنده که برآمدن خود را برای حاکمیت تدارک می بیند رو به رو هستیم.

اما تنها با استقرار جمهوری اسلامی است که مضمون تئوکراتیک متمم قانون اساسی مشروطه به گونه ای کامل تر، ژرف تر و گسترده تر در قانون اساسی نظام جدید بسط می یابد و مدون می شود. قانونی که نه بر اساس جمهوریت و دموکراسی یعنی «امر عمومی» و «قدرت مردم»، قطع نظر از تمایزات ملیتی، جنسیتی، مذهبی و مسلکی انسان ها، بلکه بر پایه ی معیار های دینی و اسلامی و به طور مشخص تبعیض دینی بنا شده است. یعنی بر پایه حاکمیت ولایت فقیه منتخب شورایی از فقها با اختیارات تام حکومتی. بر پایه اقتدار سیاسی و اجتماعی دستگاه روحانیت، نهاد ها و بنیادهای آن. بر پایه قوه ی قضاییه ای که مجری احکام شریعت دین از جمله حدود و مقررات جزایی اسلام است. بر پایه مجلس اسلامی ای که بنا بر احکام مذهب رسمی کشور (شیعه) باید قانون گذارد. و سرانجام، بر پایه رئیس جمهور پاسدار مذهب رسمی و مروج دین و نیروهای انتظامی نگهبان نظام اسلامی. محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه ی قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه های ایمانی و اصل ولایت امر و امامت امت و هم چنین اداره ی امور کشور با اتکا به دین و مذهب رسمی ایران بنا بر اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی تغییر ناپذیر و ابدی است. بدین سان، جمهوری اسلامی ایران به واقع رژیمی تئوکراتیک با ویژگی شیعی است که با شهادی نام جمهور مردم بر خود نهاده است. در این رژیم ابزارهای جمهوری و دموکراسی چون ریاست جمهوری، مجلس، انتخابات، شورا و غیره با تهی شدن از مضمون حقیقی شان به کار گرفته می شوند.

۴- عوامل مقابله با دین سالاری در ایران

پیشتر، از عوامل پنج گانه ای سخن رانیدیم که زمینه های خروج از تئوکراسی در غرب را فراهم کردند. گفتیم که

آن‌ها، با وجود تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی جوامع بشری، خصلتی جهان‌روا دارند. در تاریخ صد و ده ساله‌ی گذشته که به تاریخ تجدد خواهی ایرانیان معروف است، جنبه‌هایی از این عوامل را می‌توان در حوزه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مشاهده کرد. از آن جمله است:

- خواست تشکیل عدالت‌خانه توسط مشروطه‌خواهان با متمایز کردن «محاكم شرعیه در شرعیات و محاكم عدلیه در عرفیات» در اصل بیست و هفتم قانون اساسی مشروطه.

- در همان سال‌ها، تأسیس مدرسه، دبیرستان، دانش‌سرا و دانشگاه‌ها که به انحصار روحانیون و مکتب‌خانه‌ها در سوادآموزی و آموزش پایان می‌دهد.

- اصلاحاتی که پس از مشروطه، با وجود مخالفت دستگاه روحانیت، در جهت حق رأی زنان، تشکیل دادگاه‌های خانواده، کار و فعالیت اجتماعی زنان... انجام می‌گیرند.

- شکل‌گیری افکار و نهادهای مدرنیته در ایران با این که در عمل و در شرایط دیکتاتوری و استبداد شاهنشاهی، از معنا و مضمون حقیقی خود تهی می‌شوند.

بطور کلی، در این سده، ما به میزان و درجات مختلف با حرکت‌ها و جنبش‌های فکری، اجتماعی و سیاسی با خواست سیادت زدایی از نفوذ و انحصار دین رو به رو بوده‌ایم. گرایش‌ها در جهت استقلال خواهی و خودمختاری نسبت به دین همواره حضور داشته‌اند. گرچه هیچ‌گاه به روند غالب تبدیل نمی‌شوند. گرچه هیچ‌گاه آشکارا با پرچم جدایی دولت و دین، لائیسیته یا سکولاریزاسیون، وارد میدان مبارزه نمی‌شوند. با این حال، فرایند جدای دولت و دین در ایران از همین مبارزات و مقاومت‌های استقلال خواهانه برای خروج از سلطه و نفوذ دین، نیرو گرفته و می‌گیرد.

اما روندهای استقلال خواهی نسبت به دین و دستگاه آن، بویژه در دوران جمهوری اسلامی و به دلیل بارز سلطه‌ی سیاسی و ایدئولوژیکی دینی، رشد و توسعه‌ی قابل توجهی یافته‌اند. یک بررسی جامعه‌شناسانه می‌تواند میزان این رشد را در میان اقشار و طبقات مختلف نشان دهد. از جمله به نظر سنجی‌ای در چند سال پیش اشاره کنیم که بر اساس آن، ۳۰٪ پاسخ‌دهندگان موافق جدایی دین و سیاست، ۵۵٪ مخالف و اکثریتی با اعطای امتیاز رسمی یا حق ویژه به دلیل دینداری مخالفت کرده‌اند (۱۹). این آمار و ارقام در صورتی که قابل اعتماد باشند، می‌توانند واقعیت قابل تأملی را بیان کنند که بخشی مهم، رو به رشد و فزاینده‌ای از مردم، به ویژه نزد قشرهای اجتماعی متأثر از ایده‌ها و ارزش‌های آزادی خواهانه و دموکراتیک، هوادار استقلال قدرت سیاسی از دین و دستگاه روحانیت می‌باشند.

در این دوران پس از انقلاب، عوامل اجتماعی گوناگونی بر سلطه‌ی دین و سنت در ذهنیت ایرانیان خدشه وارد کرده‌اند. آن‌ها می‌توانند شرایط مناسبی برای شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در جهت پایان دادن به حاکمیت دینی در ایران فراهم سازند. از جمله می‌توان به دگرگونی‌هایی اشاره کرد چون: رشد شهرنشینی (نزدیک به ۷۰٪ از جمعیت هفتاد میلیونی ایران در شهرها زندگی می‌کنند)؛ رشد باسوادی (۸۸٪ در میان مردان و ۸۰٪ در بین زنان یا سواد می‌باشند)؛ رشد تعداد دانشجویان همراه با ایجاد دانشگاه‌ها در نقاط مختلف کشور (بیش از سه میلیون دانشجو در سراسر کشور به تحصیل مشغول‌اند که نیمی بیشتر را دختران تشکیل می‌دهند)؛ تغییرات در ذهنیت حاکم بر بسیاری از خانواده‌ها، هم در شهر و هم روستا و هم در میان ملیت‌های مختلف، با فاصله گرفتن از ارزش‌ها و الگوهای سنتی و دینی از جمله در زمینه‌ی باروری (بنا بر آمار سال ۲۰۰۸ نرخ باروری برابر با ۱/۷۱ کودک به ازای هر زن می‌باشد)، کنترل زایمان؛ روابط پسر و دختر، ازدواج سفید، استفاده از اینترنت و شبکه‌های خبری غیر دولتی؛ رشد فعالیت‌های هنری، سینمایی... با خواست استقلال از دستگاه و فرامین ایدئولوژیکی و ارزشی دینی-سنتی آن؛ رشد فعالیت‌های روشنفکری و ادبی، روزنامه‌نگاری و تألیف و ترجمه... به رغم شرایط حاکم بر کشور؛ سرکوب، سانسور، توقیف، فشارهای عدیده، دستگیری، زندان، اعدام و ترور.

امروزه، مقاومت‌ها در برابر دین سالاری در ایران به ویژه در میان آن بخش‌هایی از جامعه قوت می‌گیرند که به شدت زیر ستم، محدودیت و تبعیض قرار دارند. بخش‌های وسیعی از زنان شهری، جوانان، اقلیت‌های ملی و مذهبی، گروه‌هایی که با آزادی قلم، بیان، عقیده و وجدان سر و کار دارند (چون دانشجویان، روشنفکران، فرهنگیان، روزنامه‌نگاران...)، بخش‌هایی از کارگران آگاه و فعال که خواهان ایجاد تشکلهای سندیکاهای مستقل کارگری‌اند (مستقل از دولت، کارفرمایان و شوراهای اسلامی در کارخانه‌ها)... در یک کلام، جامعه‌ی مدنی‌ای که برای خودمختاری و استقلال بر اساس هنجارهای خاص خود مبارزه می‌کند، که سلطه‌ی هنجارهای دین سالاری و فرمان بری از آن‌ها را نمی‌پذیرد.

۵ - شرایط اصلی برآمدن لائیسیته در ایران

جنبش‌های تغییر دهنده اجتماعی و جنبش فکری لائیک (یا سکولار) دو جنبشی هستند که می‌توانند در فرایندی

دراز و تاریخی زمینه ها و شرایط جدایی دولت و دین و برآمدن لائیسیته در ایران را فراهم سازند. در تاریخ، همواره امر خروج از دین به وسیله ی این گونه جنبش ها و از همسویی و هم کوشی آن ها به نتیجه رسیده است.

- **جنبش های تغییردهنده اجتماعی.** امر جدایی دولت و دین و لائیسیته در ایران بدون جنبش های اجتماعی، مشارکتی و مدنی به تحقق نمی رسد. چنین جنبش هایی از قدرت و مرجعی مافوق و خارج از خود پیروی نمی کنند. صاحب اختیار خود می باشند. بر محور خود می گردند. در این جا خودمختاری به معنای عدم مداخله گری جنبش های اجتماعی در «سیاست»، به معنای اختصاصی شدن این امر در دست احزاب سیاسی و سیاست مداران و سرانجام جدا شدن آن از جامعه نیست. پدیداری که با مدرنیته تقویت و تثبیت می شود و بحران کنونی «سیاست واقع موجود» را ایجاد کرده است. بلکه به مفهوم خودمختاری و استقلال نسبت به دین، شریعت، احکام و اصول آن از یکسو و در عین حال نسبت به دولت و سلطه ی آن چون نیرویی جدا از و حاکم بر مردم از سوی دیگر است که دموکراسی مشارکتی، رادیکال یا مستقیم می نامیم. به معنای خود-گردانی، خود-مدیریتی و قدرت مؤسسان مردم *pouvoir constutuant* در ابداع راه و روش ها و اداره ی امور خود و جامعه و کشور است. به معنای آن است که انسان های مجتمع در نهاد های عمومی سیاسی و اجتماعی، در انجمن ها، سندیکاها، سازمان ها... بدون پیروی از احکامی برین و فراسوی خود، در اداره ی امور خود به طور مستقیم و بی واسطه (حتا بدون نمایندگی) شرکت و مشارکت می کنند. با حفظ چند گانگی خود چون نیرویی بسیارگونه.

- **جنبش فکری لائیک.** جنبش های روشنفکری مخالفِ تنوکراسی، چون روشنگری *Lumières, Aufklarung* در سده ی هجده اروپا، نقش مهمی در فرایند خروج از سلطه ی دین ایفا کردند. در ایران نیز، جنبش فکری لائیک یا سکولار به معنای جنبش روشنفکری خواهانِ جدایی دولت و دین - که می تواند در عین حال در برگزیده ی باورمندان به دین و نو اندیشان دینی مخالفِ دین سالاری باشد - قادر به ایفای چنین نقشی می باشد. با این شرط اساسی که مبارزه با دین سالاری در همه ی عرصه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در سرلوحه ی فعالیت های خود قرار دهد. بدین شرط که با دخالت روحانیون و دستگاه دین در امر سیاست و دولت و بخش عمومی آشکارا مبارزه و مخالفت کند. این مهم را قربانی قدرت طلبی، مصلحت طلبی تنگ نظرانه، تصورات واهی چون وفاق ملی و گردن نهادن به «ممکنات» ننماید. این گونه رفتارها همواره امر جدا شدن دولت و دین را پس می نشاند. جنبش روشنفکران لائیک و حرکت نواندیشان دینی می توانند به شرط نفی دین سالاری و پذیرش جدایی کامل دولت و دین از سوی این دسته دوم، همسو باشند اما همسان نیستند. این دو در چالش و دیالوگ انتقادی باهم قرار می گیرند. روشنفکران و فعالان سیاسی - اجتماعی که خود را لائیک و هوادار جدایی دولت و دین می نامند، با ترویج و تبلیغ جمهوریت و دموکراتیسم، با همبستگی با جنبش های تغییر دهنده اجتماعی، با دفاع از لائیسیته در اصولی که نامبردیم و با قرار دادن این اصول در رأس جنبش فکری و سیاسی خود، می توانند زمینه های عینی و ذهنی خروج از سلطه ی دین در ایران را فراهم سازند.

خروج از دین سالاری در ایران فرایندی بفرنج، سخت و درازمدت است. کامیابی در این راه که هم تلاش فکری، فلسفی و فرهنگی و هم مبارزه ای عملی، سیاسی و اجتماعی است، در گرو رشد و توسعه ی دو جنبش اصلی است: یکی، جنبش های تغییر دهنده و مشارکتی سیاسی- اجتماعی در گذر از نظام جمهوری اسلامی برای آزادی، دموکراسی و به طور کلی رهایی انسان ها و دومی، جنبش فکری - روشنفکری لائیک یا سکولار برای خروج از سلطه ی دین در همه ی عرصه های اجتماعی. باشد که این دو جنبش، در پیوندی فشرده با هم، برآمدنِ لائیسیته در ایران را فرا رویند. پایان دادن به سلطه ی دین در ایران اما می تواند زمینه سازِ امحای هر گونه سلطه، سلطه ی مالکیت، سلطه ی سرمایه، سلطه ی دولت... برای رهایی انسان ها باشد، که این البته بحث دیگری را فرا می خواند.

یادداشت ها

۱- رهایی یا رهایی: Emancipation

۲- جهان روا: Universel

۳- برای توضیحات بیشتر در باره ی لائیسیته و سکولاریسم رجوع کنید به: لائیسیته چیست؟ و نقدی بر نظریه پردازی های ایرانی در باره ی لائیسیته و سکولاریسم (شیدان وثیق، چاپ اختران- چاپ دوم - ۱۳۸۷).

۴- هر جا «دولت» به معنای Etat در فرانسه و State در انگلیسی است.

۵- برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به: Cathrine Kintzler, *Q'est-ce que la laïcité*, Vrin, 2007

۶- John Locke, *Lettre sur la tolérance*

Pierre Bayle, Les fondements philosophiques de la tolérance -V

۸- برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به *مداخله ای در جدل سکولاریزاسیون در ایران، سکولاریزاسیون: زمان ها و زمینه ها*. طرحی نو شماره های: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹ (مرداد، شهریور و مهر ۱۳۸۷).

۹- برگرفته از: **Jean-Claude Monod**, *La querelle de la sécularisation de Hegel à Blumenberg*, Vrin

۱۰- سید جواد طباطبایی- دیپاچه ای بر نظریه ی انحطاط ایران، جلد نخست، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۰، ۳۱۷ تا ۳۳۸. برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به *مداخله ای در جدل سکولاریزاسیون در ایران، سکولاریزاسیون: زمان ها و زمینه ها*. طرحی نو، نشریه سازمان سوسیالیست های موقت چپ ایران شماره های: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹ (مرداد، شهریور و مهر ۱۳۸۷).

۱۱- **Jacques Derrida**, *Foi et savoir. Les deux sources de la « religion » aux limites de la simple raison* in *La religion*

۱۲- **Carl Schmitt**, *Théologie politique*

۱۳- **Giorgio Agamben**, *La guerre civile*

۱۴- **Hans Blumenberg**, *La lisibilité du monde*

۱۵ همانجا

۱۶- Différenciation fonctionnelle

۱۷- تأملی در جدل سکولاریزاسیون در ایران - علی اصغر حاج سید جوادی - طرحی نو شماره ۱۴۰

۱۸- متمم قانون اساسی مشروطه، در *قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی - مصطفی رحیمی*، ص ۲۲۳ - ۲۲۶، از جمله کلیات و اصول ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۲۵.

۱۹- علوی تبار، به نقل از دارا فرشیان در *اصلاح طلبان دینی و دین باوران لائیک*. نظر سنجی در سال در سال ۱۳۸۲